

متن کامل سخنرانی حجت الاسلام و المسلمین کرمانشاهانی - شب دوم دهه آخر صفر ۱۴۴۸ - مسجد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

دیشب عریضه ما با این فرمایش جناب جابر پایان یافت که جابر در سفر اربعین با آن سارباننش، یک گفتگویی داشتند.

اول جابر رو کرد به شهدای بلندمرتبه کربلا، یاران اباعبدالله الحسین. بعد از اینکه عرض سلام کرد خدمت آن‌ها، جناب جابر به آن‌ها گفت: «أشهد...» من شهادت می‌دهم...

که چی؟ «أشهدُ أَنَا لَقَدْ شَارَكْنَاكُمْ فِيمَا دَخَلْتُمْ فِيهِ»

شهادت می‌دهم که ما—کی؟ جابری که آمده اربعین حسین—به شهدای کربلا رو کرد، گفت: ما در این اجر، در این مجاهدت و در این شهادت با شما شریک هستیم!

آن آقای ساربان تعجب کرد. گفت: جابر! ما این بیابان‌ها را مثل این‌ها نمی‌مودیم، ما شمشیر نکشیدیم، ما تشنگی تحمل نکردیم، ما ضربه‌های شمشیر و نیزه‌ها را نخوردیم، ما زیر سم اسبان نرفتیم، ما سرهایمان از تنمان جدا نشد! چطور شد که شما گفتی ما در این مجاهدت و شهادت با این عزیزان شریک هستیم؟

جابر رو کرد به آن فرد و گفت: پیامبر به من خبر داد: «مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا حُسْرًا مَعَهُمْ»؛ هر کسی اگر کسی را دوست داشته باشد، با او محشور می‌شود. و این قسمتش مهم بود که دیشب عرض کردم: «وَمَنْ أَحَبَّ عَمَلٍ قَوْمٍ...»؛ اگر از کار یک عده‌ای خوش می‌آید، آن کار را دوست داری، «أَشْرَكَ فِي عَمَلِهِمْ»؛ خداوند او را شریک قرار می‌دهد در عمل آن‌ها! یعنی چه؟ یعنی بدون اینکه از اجر عمل آن‌ها کاسته بشود، برای او هم اجر عمل آن‌ها را قرار می‌دهد.

اینکه فرمودند یاد شهدا را بزرگ نگه داشتن، یاد مجاهدین را حفظ کردن، خط شهادت و شهدا را در جامعه زنده نگه داشتن کمتر از خود شهادت نیست، فهمیدید معنی‌اش را آقا جان؟ و این کاری است که وظیفه‌اش بر گردن همه ما هست.

خب، بعد از این راه افتادند. جابر به آن جوان گفت: من فکر می‌کنم که من دیگر شما را نبینم—جابر پیر شده بود، درست است؟—برای تو کاری پیش می‌آید، من پیر شدم، دیگر همدیگر را نمی‌بینیم. من یک نصیحتی به تو می‌کنم و تو این نصیحت من را با دل و جان بپذیر.

گفت: چه نصیحتی جناب جابر؟

گفت: هر کسی که—خیلی مهم است این مطلب عزیزان من، خیلی مهم است این مطلب—فرمود: هر کسی که اهل بیت عصمت و طهارت را دوست دارد، واقعاً تو دوستش داشته باش. و هر کسی که دشمن اهل بیت عصمت و طهارت است، تو با او دشمن باش.

بعد جابر فرمود: حتی اگر آن کسی که واقعاً اهل بیت عصمت و طهارت را دوست دارد، تو ببینی که مرتکب گناهی هم می‌شود! و آن کسی که دشمن اهل بیت است، ببینی که شب تا صبح نماز می‌خواند، روزها را همه را روزه می‌گیرد!

این جابر پیرمرد است، تربیت‌شده پیامبر است، تربیت‌شده امیرالمؤمنین، امام حسن مجتبی و امام حسین علیهم‌السلام است.

بعد جابر توضیح داد؛ گفت: ببین! آن فردی که دشمنی اهل بیت را به دل دارد، این دشمنی او را رها نمی‌کند تا او را به جهنم می‌کشد؛ و آن کسی که واقعاً در دلش دوستدار اهل بیت عصمت و طهارت است، واقعاً علی‌السلام را دوست دارد، واقعاً حضرت صدیقه طاهره را دوست دارد، واقعاً امام حسین علی‌السلام را دوست دارد، این محبت او را رها نمی‌کند مگر اینکه او را از همه گناهانش جدا می‌کند و او را می‌برد بهشت.

پس حواست باشد، تو زندگی برنامه‌ات در ارتباط با انسان‌ها این‌جوری باشد؛ آن‌هایی که عاشق اهل بیتند را دوست داشته باشی، آن‌هایی که با اهل بیت جور نیستند، اهل بیت را دوست ندارند، عاشق اهل بیت نیستند، تو از آن‌ها فاصله بگیری، با آن‌ها رابطه خوبی نداشته باشی.

خب، این ابتدای صحبت‌مان. برای اینکه وارد بشویم درباره مقام اهل بیت، مقام امامت، مقام ولایت صحبت کنیم... دیشب صحبت کردیم درباره چه؟ درباره اینکه نبوت با ولایت چه ارتباطی دارد و حقیقت ولایت چیست، حقیقت نبوت چیست.

حقیقت ولایت آن فیضی بود که از سمت خدای بزرگ به آن شخصی که اسمش را می‌گذاریم پیامبر، می‌رسد. آن پشت صحنه، آن ارتباط با خدا، آن راهی که خداوند از درون قلب، حیات، هدایت، نور را به انسان می‌رساند اسمش می‌شود «ولایت الهی».

شخصی که این نور، این رحمت، این لطف را با قلب خود دریافت کرد، حالا آمد برای دیگران تبیین می‌کند، هدایت می‌کند، صحبت می‌کند، راه و چاه را به دیگران نشان می‌دهد، از آن حقایق الهی که به او دادند به دیگران خبر می‌دهد، «انباء» می‌کند—نبأ یعنی خبر—این می‌شود «نبی».

پس نبی جهت ارتباط او با مردم است، ولایت مال جهت ارتباط او با خدای بزرگ است. تا اینجا دیشب گفتیم. و این را هم گفتیم که حالا آن شخصی که نبی آمد با او سخن گفت—دیشب مثال زدیم؛ پیامبر گرامی اسلام هم با ابوجهل سخن گفت، هم با ابوذر سخن گفت، هر دو سخن پیامبر را شنیدند. شاید ابوجهل عربی‌اش هم بهتر بود! چهار تا پیراهن از ابوذر بیشتر پاره کرده بود، سیاست‌مدار هم بود، تو این مکه محترم‌تر هم بود! ولی آن اتفاقی که افتاد این بود که نور، هدایت و

لطف خدا شامل حال ابوذر شد؛ ابوذر علاوه بر اینکه از بیرون سخن پیامبر را شنید، از قلبش با سخن پیامبر انس گرفت، آن سخن در قلب ابوذر رشد کرد، ابوذر قلبش نورانی شد؛ ولی ابوجهل این اتفاق برایش نیفتاد که هیچ، بدتر هم شد!

این را باید بفهمید بدتر هم شد یعنی چه. عزیز من!

اگر پیامبر ما نبود، ابوذر یک آدم بد معمولی بود! می‌فهمید؟ من با زبان خودمان دارم ساده صحبت می‌کنم. ابوجهل یک آدم بد معمولی بود، اما وقتی پیامبر ما آمد، این آدم بد معمولی، آن کسی که در برابرش قرار گرفت شد «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»، احمد بود برای همه؛ ابوجهل شد تاریک تاریک‌تر! چرا؟ چون در مقابل او قرار گرفت، با او دشمنی کرد.

نعمت‌های خدا، اولیای الهی، زمان‌هایی که نور خدا در آن می‌تابد، مکان‌هایی که ویژگی‌ای دارند، انسان‌های بزرگی که در زمان ظهور می‌کنند، برای اهل آن زمان این‌جوری‌اند: یا اهل آن زمان از آن‌ها استفاده می‌کنند، از نورشان استفاده می‌کنند، از محبت و هدایتشان استفاده می‌کنند، رشد می‌کنند و بالا می‌روند، مثل ابوذر؛ اما اگر خدای نکرده بی‌محلی بکنند یا در برابرشان بایستند و حرمت آن‌ها را رعایت نکنند، آن موقع می‌روند پایین! آن موقع دچار ضلالت می‌شوند.

همین قرآن، فرمود: «يُضِلُّ بِهٖ كَثِيْرًا وَيَهْدِيْ بِهٖ كَثِيْرًا». قرآن می‌گوید نورتر، هدایت‌تر... می‌فهمید؟

آن کس که تو مشهد زندگی می‌کند همسایه امام رضاست، آن کس که تو قم زندگی می‌کند همسایه حضرت معصومه است، تو کربلاست، تو نجفه، یا خدا به او توفیق می‌دهد می‌رود زیارت، چه مسئولیتی دارد؟ اهل مسجدی، همسایه مسجدی، مسجد همین وضعیت را دارد. عالم نورانی تو شهر شماس، شما تو آن شهر داری زندگی می‌کنی، همین مسئولیت را داری. مزار شهدا تو شهر داری، امامزاده تو شهر داری، همین مسئولیت را داری. تو زمانه‌ای زندگی کردی که مناجات بچه بسیجی‌های عاشق زمان جنگ را دیدی، شهادت این‌ها را دیدی، الهی شدن این‌ها را دیدی... همین است عزیز من! دنیا حسابش همین است. حسین علیه‌السلام آمد، ۷۲ نفر شدند گل سرسبد عالم، ۳۰ هزار نفر رفوزه شدند به سمت جهنم رفتند. با حسین یک عده بالا می‌روند، یک عده می‌روند پایین.

ابوجهل هم همین بود، ابوذر هم همین بود. ابوذر با پیامبر رشد کرد، عالی رفت، عالی شد؛ و ابوجهل به خاطر اینکه جلوی پیامبر ایستاد رفوزه شد. نعمت‌ها همین‌اند. این نعمت‌ها توی دنیا خدا پخش کرده، مار و پله بازی می‌کردید عزیز من؟ این مار می‌رسیدی می‌آمدی پایین، به این نردبانه می‌رسیدی می‌رفتی بالا. حالا همان نردبان است، با آن نردبانه می‌آیی پایین، می‌روی بالا. مادر داری عزیز من، می‌روی خانه، با محبت و عشق به چهره او نگاه می‌کنی، می‌روی بالا؛ خدای نکرده بد رفتاری می‌کنی، می‌آیی پایین. همین... همه جا همین. این پخش تو عالم.

این را فهمیدیم. حالا آن چیزی که می‌خواستم بگویم این است: آن حیات، آن نور، آن هدایت که آمد سراغ قلب ابوذر، ولی سراغ قلب ابوجهل نرفت، آن می‌شود «ولایت». نبوت برای همه بود، اما ولایت سراغ ابوذر رفت. دقت کردی؟ داریم کم‌کم فرق ولایت را با نبوت می‌فهمیم.

ولایت و نبوت با هم‌اند. از اول از زمان حضرت آدم، بلکه گفت دو هزار سال قبل از حضرت آدم.

نبوت و ولایت با هم‌اند، از هم جدا هم نمی‌شوند که؛ اگر جدا بشوند یعنی هدایت بی‌هدایت!

نبی هم گفتیم دیشب، نبوت یک «نبوت مطلق» داریم، یک «نبوت مقید». ولایت هم یک «ولایت مطلق» داریم، یک «ولایت مقید».

نبوت مقید چی بود؟ آن نبی به اندازه ظرفیت خودش از آن حقایق الهی بهره‌مند شد و به همان اندازه ظرفیت خودش برای مردمش هم تبیین کرد. همه انبیاء غیر پیامبر خاتم، نبوتشان نبوت مقید است.

آن کسی که وقتی آمد هرچه در پس پرده غیب بود به او نشان دادند، همه را گرفت، همه را تحمل کرد، همه را تو وجود خودش پیاده کرد، پیامبر گرامی اسلام است. لذا او شد نبوت خاتم. خاتم الانبیاء شد برای چی؟ برای اینکه بعد او دیگر کسی حرفی برای گفتن... هرچه می‌شد بگویند، پیامبر ما «أَوْتِيتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ»، هرچه گفتنی بود پیامبر گفت. هرچه از حقایق عالم باید بیان می‌شد، پیامبر گرامی اسلام بیان کرد. ایشان شد «نبوت مطلق». همه نبوت‌های دیگر یک بهره‌ای، یک بخش، دو بخش، یک مشت، یک قابلمه! اندازه هر کدام از خودشان از نبوت پیامبر ما دارند. همه نبوت‌های مقید پشتوانه‌شان نبوت پیامبر ماست. لذا گفت: من از اول نبی بودم—نبی برای همه فرشته‌ها—آخر از همه پیامبرها ظهور کردم. این می‌شود نبوت مطلق.

با هر پیامبری گفتیم ولایت هم هست، ولایت از پیامبر جدا نیست. آن ولایت هم همین است؛ یا ولایت، ولایت مقید است یعنی چی؟ یعنی این دست آدم‌ها را می‌گیرد، آن قدر که خودش رفته می‌تواند ببرد دیگر! بالاتر از خودش که نمی‌تواند ببرد؛ پس ولایتش هم می‌شود ولایت مقید.

گاهی هم هست نه، یک نبی هست، ولی او، ولی مطلق است؛ یعنی چی؟ یعنی تا جایی که انسان می‌تواند رشد بکند، به نامتناهی برسد، او دست انسان را می‌گیرد تا خود خودش می‌برد! این می‌شود «ولایت مطلق». اگر کسی تربیت‌شده ولایت مطلق امیرالمؤمنین بود، از انبیاء بالاتر است. لذا فرمود: علمای حقیقی امت من، «أَفْضَلُ مِنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ». چرا؟ چون این‌ها با ولایت مطلق تربیت شدند. آن‌هایی که رفتند تحت تربیت امیرالمؤمنین قرار گرفتند، مثل سلمان شدند، مثل حبیب بن مظاهر شدند، رشد کردند با علی علیه‌السلام، آن‌ها از انبیاء بالاترند. این هم روایتش.

لذا فرمود: همان‌جوری که اهل زمین، ستاره‌ها برایشان زیباست و شبشان را زینت می‌دهند و فاصله ستاره‌ها از آن‌ها دور دور است و درخشاند، توی بهشت، آسمانش ستاره‌هایی دارد؛ ستاره‌های بهشت منازل شیعیان حقیقی علی علیه‌السلام، تربیت‌شده‌های دست علی است! با بهشتی‌ها این قدر فاصله دارند، این قدر بالاتر از بهشتیانند.

حالا فهمیدید که چرا به پیامبر گرامی اسلام می‌گویند «عقل نخستین»، به امیرالمؤمنین می‌گویند «جان عالم»؟

آن جناب مرحوم حاج شیخ محمدحسین اصفهانی غروی که مشهور به کمپانی هم هست، استاد مرحوم آیت‌الله علامه طباطبایی و این‌هاست، توی آن شعرش که برای غدیر سروده بود، فرمود: مژده که شد میر عشق، وزیر عقلِ نخست!

عقل نخست پیامبر گرامی اسلام، میر عشق، امیر عشق امیرالمؤمنین است؛ در غدیر این اتفاق افتاد. یعنی چه؟ این را توضیح بدهم: عقل آن کسی است که هدایت می‌کند، راهنمایی می‌کند، رهبری می‌کند؛ و نفس آن کسی است که لطف خدا را دریافت می‌کند، قبول می‌کند و رشد می‌کند و بالا می‌رود. لذا امیرالمؤمنین که حقیقت ولایت است می‌شود چی؟ می‌شود نفسِ عالم. و پیامبر گرامی اسلام می‌شود عقل عالم. همان‌جور که هر انسانی عقل دارد و جان دارد، عالم بزرگ هم عقل دارد و جان دارد. عقلش پیامبر گرامی اسلام، جان‌ش امیرالمؤمنین علیه‌السلام هستند.

این را هم فهمیدید که تو روز مباحله، آیه مباحله، چرا قرآن به پیامبر گرامی اسلام گفت داری می‌آیی نفسِ را بیار؟ «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ...»

خب، هیچ‌کسی نمی‌گوید آقا داری می‌آیی، خودت را بیار؟! می‌گویند؟ به پیامبر گفتند داری می‌آیی خودت را بیار. خودش چی بود؟ «نِسَاءَنَا» روز مباحله حضرت صدیقه طاهره، «أَبْنَاءَنَا» حسنین، امام حسن مجتبی و امام حسین علیهما‌السلام. خب، «أَنْفُسَنَا» کی بود؟ امیرالمؤمنین آمد، نفسِ پیامبر گرامی اسلام آمد. فهمیدی؟ خیلی این مسئله بزرگ است.

از امام رضاست، از امام کاظم علیه‌السلام، از امام صادق علیه‌السلام، از امام باقر علیه‌السلام، از امام سجاد علیه‌السلام، از امام حسین علیه‌السلام، از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شد: «قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ...»

پیامبر به علی فرمودند: «يَا عَلِيُّ، مَا سَأَلْتُ رَبِّي شَيْئًا إِلَّا وَ سَأَلْتُ لَكَ مِثْلَهُ». فهمیدی؟ کی این حرف را زد؟ اول‌شخص عالم، پیامبر گرامی اسلام، رحمتٌ للعالمین. هر حقیقتی، هر هدایتی، هر نوری، هر رشدی، هر کمالی، هر زیبایی، هر حیاتی به هر کی می‌رسد، هر معنویتی، هر رشدی با پیامبر گرامی اسلام است، رحمة للعالمین است دیگر، رحمت خدا برای عالم به وسیله اوست.

فرمود چی؟ من از خدای خودم هرچه برای خودم خواستم علی‌جان، برای تو هم خواستم! فهمیدید؟ خیلی است‌ها! خیلی است. هرچه پیامبر از خدا برای خود خواست، برای علی هم خواست. کسی که دعایش بی‌درنگ مستجاب است. دعای او با اجابت یکی است، دو تا نیستند.

فرمود: «غَيْرَ أَنَّهُ تَعَالَى قَالَ: لَا تُبَوِّهَ بَعْدَكَ». خداوند تبارک و تعالی فرمود: ولی علی دیگر نبی نیست؛ یعنی هرچه پیامبر دارد علی هم دارد الا نبوت. بعد فرمود خدا به امیرالمؤمنین فرمود... به پیامبر فرمود: ای پیامبر ما! «أَنْتَ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ عَلِيٌّ خَاتَمُ الْوَصِيِّينَ».

خیلی خب، پس یک «ولی» داریم، یک «نبی» داریم، یک «وصی» داریم. این سه تا چی است؟ وصی تازه سر و کله‌اش پیدا شد! این‌ها چی بود؟

ولی چی بود؟ ولی همان راه هدایت خداست؛ لذا امیرالمؤمنین و امام حجت هر زمانی که زمین از امام خالی نیست، صراط مستقیم الهی است.

ما هر شب این‌ها را می‌گوییم، من این کاغذ که می‌نویسم تا آن نوشته‌ی باید بایستیم حرف بزنیم!

آخر به ماها این را گفتند! گفتند قبول داری بعد پیامبر خلیفه امیرالمؤمنین است؟ می‌گویی بله؛ می‌گویند پس تو اهل ولایت علی هستی! این نیست!

اینکه بعد از پیامبر بشود مبین احکام، مفسر قرآن، دست مردم را بگیرد، حکومت کند، این می‌شود «وصی». متوجه شدی؟ وصی یعنی چه؟ یعنی این را بردارد، بنشیند جای او، کار او را بکند. «وصایت» مال بعد پیامبر است، برای هر نبی وصی‌ای هست.

اما «ولایت» مال با پیامبر است، نه بعد پیامبر؛ لذا زمان خود پیامبر گرامی اسلام، پیامبر شاگرد خصوصی‌هایش را می‌فرستاد سراغ علی علیه‌السلام، می‌گفت بروید علی تربیتتان کند. سلمان را می‌فرستاد سراغ علی، عمار را می‌فرستاد سراغ علی، مقداد را می‌فرستاد سراغ علی. پیامبر زنده بود می‌فرمود: «شِبَعَةُ عَلِيٍّ هُمْ الْفَائِزُونَ». پس علی ولایتش زمان پیامبر بود! وصایت مال بعد پیامبر است. وصی جانشین می‌شود، کارهای مشخص را انجام می‌دهد بعد اینکه آن شخص نیست؛ ولی آن کسی است که با قلب آدم‌ها ارتباط دارد، نور و هدایت را به قلب می‌رساند، رشد می‌دهد، از درون دل رشد می‌دهد. دیشب مثال آن گیاه و گلخانه‌دار را گفتم دیگر، آن یادتان باشد.

خب، حالا که وصی را فهمیدیم، ولی را فهمیدیم، امیرالمؤمنین هم ولی مطلق است، هم خاتم الوصیین است؛ یعنی چه؟ یعنی وصی مطلق است.

خب، «امام» ویژگی‌اش چی بود؟ امام همان صراط مستقیم است. این را می‌خواستیم بگوییم وقتی رسیدیم اینجا. وقتی می‌گوییم علی صراط مستقیم است یعنی چه؟

ببینید چقدر قشنگ است. گفتیم این‌ها را ها، ولی یادمان می‌رود! یادمان می‌رود، چرا؟ می‌دانید چرا یادمان می‌رود؟ چون از صبح پا می‌شوید، برو سبزی بخر! چند کیلو پیاز بگیری، چند کیلو سیب‌زمینی بگیری، رادیو باز می‌کنی؛ بورس فلان شد، دلار بالا رفت، این منبع گفت من حمله می‌کنم، آن گفت من تنگه را می‌بندم، اون یکی گفت... همه‌اش زمینی! همه‌اش زمینی.

هیچ‌کی نیست به ما بگوید فلانی، چرا آسمانی فکر نمی‌کنی؟! تو زمینی فکر می‌کنی، ما هم یکی مثل آن‌ها می‌شویم؛ «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»، بیشترشان این‌جوری فکر می‌کنند. از صبح شیاطین آمدند هی دنیا را می‌آورند جلوی چشم ما با جلوه‌های مختلفش. عجب غافل‌نهاد است آدمیزاد! غفلت پیش می‌آید دیگر، آدم فراموش می‌کند. دوباره باید بیایند بگویند. من خودم می‌گویم برای من هم می‌شود تذکر، شما هم اگر دوباره گوش بدهید برای شما هم می‌شود تذکر. اگر این مجلس نباشد، نه من می‌گویم نه شما می‌شنوید، ها؟ خودم هم متذکر نمی‌شوم شما هم... اول برای من خوب است إن شاء الله، دعا کنید برای من.

این را بارها مثال زدم، حالا این دفعه هم مثالش را بزنم: یک قطره آب آنجا افتاده روی زمین، درست است؟ این قطره آب افتاده روی زمین چی می‌شود؟ می‌ماند. آن وقت هوا چه کار می‌کند؟ قطره را

می‌دزد، بخار می‌شود، پوف! «کأن لم یکن شیئاً مذکوراً!» مردی، تمام شد! انگار نه انگار بودی! این مثل آن قطره آب رهاست، قطره آب ول شده است، قطره آبی که روی زمین افتاد، قطره آبی که به هیچ جریانی نپیوست. درست شد؟

یک قطره آبی داری، این دستش هی از لای این منافذ خاک راهش را باز می‌کند، ها؟ و لطف خدا هم شامل حالش می‌شود، قطره‌های دیگر می‌آیند به هم می‌پیوندند، مویرگ‌های آب توی کوه شکل می‌گیرد، آرام‌آرام این رگه‌های آب به هم می‌پیوندند، می‌شوند یک جوی کوچولو. آن جوی کوچولو می‌رود به یک جوی دیگر و جوی دیگرها، آرام‌آرام می‌شوند یک نهر. این نهر می‌رود به یک نهر دیگر و نهر دیگر، می‌پیوندند، درست است؟ ها؟ می‌شوند رود، می‌شوند رودخانه عظیمی مثل کرخه! ها؟ می‌رود می‌ریزد توی دریا. یک قطره این جوری.

اگر ما به ولایت الهی وصل نشویم، بدبختیم! یعنی چه؟ یعنی همان قطره‌ایم، رها! بخار می‌شود گفت: مرد، مرد. خدا به دامن برسد، بله، تا چجوری مرده باشی!

اگر به آن وصل بشویم، به جریان... و این جریان‌ها به هم... جریان‌های مختلف دیدید، یکی این‌وری می‌رود، یکی آن‌وری، تو کوه؟ آنی که برود می‌گوید: ای! روده این‌وری می‌رود، آن یکی روده آن‌وری می‌رود، این نهر این‌وری می‌رود؛ این‌ها می‌شود «سبیل». به سبیل‌ها توجه بکنی، فقط تفرقه پیدا می‌کنی! این این را دوست دارد، آن آن‌جوری پرچم بلند می‌کند، این این‌جوری عزاداری می‌کند، این این یکی را قبول دارد، آن آن یکی را قبول دارد... به اختلاف‌ها نگاه کنی، فقط پخش و پلا می‌شوی!

اما اگر بیایی از بالا نگاه کنی، می‌بینی همه این سبیل‌ها آمدند به همدیگر پیوستند، همه‌شان از آن اول یک جریان بودند به سمت اقیانوس. فهمیدی؟ هیچ‌کدام از آن سبیل‌ها نبود که بگوید من به سمت اقیانوس نمی‌روم! همه‌شان گفتند ما به سمت اقیانوس می‌رویم. این می‌شود «صراط». اگر افتادی توی آن سبیل و آن سبیلست سیلی بود که به سمت اقیانوس می‌رفت، دیگر تو را با خودش... لازم نیست بروی! «در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست!» آن خودش تو را با خودش می‌برد. فهمیدی؟

پس نگاه نکن علی علیه‌السلام یک آدمی نشسته کنار یک آدم دیگر، آن هم نشسته کنار یک آدم دیگر، نه این‌جوری نیست! توی مناجات، توی زیارت جامعه کبیره می‌گویی: «أَشْهَدُ أَنَّ أَرْوَاحَكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ»؛ یعنی چه؟ یعنی همان‌جور که آن جریان توی همه آن رودها یک جریان بود به سمت اقیانوس، یک صراط مستقیم بود، اگرچه رودها و نهرها متفرق بود، حقیقتِ امام و ولایت الهی این‌جور در جان‌های همه آن‌هایی که به سمت خدای بزرگ حرکت می‌کنند جاری و ساری است! یعنی چه؟ یعنی همه آن‌ها را گرفته با خودش می‌برد.

این ناخن من، این سلول دست من، این مویرگ توی نمیدانم توی بدن من، آن گلبول توی رگ من، هیچ‌کدامش نمی‌داند بابا یک بدن بزرگی هست، یک روح بزرگی هست، همه شماها مال اونید! اوست که همه شماها را تدبیر می‌کند، غذا بهتان می‌رساند، رشدتان می‌دهد، بالا می‌برد... می‌داند؟ نمی‌داند که!

اما همین‌که شد گلبول این خون، شد سلول این دست، شد عضو این پیکر، آن جان و آن روح حقیقی انسان همه آن‌ها را با خودش حرکت می‌دهد و می‌برد.

وقتی می‌گوییم علی صراط مستقیم است، یعنی بشو سلولی از علی! بشو بخشی از مو از وجود علی. بشو یک گلبول در خون علی. این‌جوری بشو مال علی! و آن حقیقت جاری و ساری به سمت اقیانوس الهی، تو را با خودش می‌برد. همان‌جوری که حسینی‌ها خودشان را این‌جوری به امام حسین دادند، با حسین علیه‌السلام آن‌ها را به خودش برد.

آن شاعر عرب—بندگاه جدید عراقیاست، بندگاه خیلی قشنگی است—می‌گوید: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الرُّوحَ»؛ اصحاب امام حسین به امام حسین می‌گویند ما روحمان را به تو دادیم! «حُدَّهَا قَلْبُهَا مَا تَشَاءُ»؛ بگیر، هر کاری می‌خواهی با روح ما بکن! «أَمَّا يَا رُوحَ الْحُسَيْنِ»؛ ما را در بر بگیر، ما را با خودت حرکت بده.

این معنی به ولایت رسیدن است. پس ما وقتی می‌گوییم امام صراط مستقیم است، علی صراط مستقیم است، وقتی ما به این صراط مستقیم می‌پیوندیم که این‌جوری به او وصل بشویم، این‌جوری مال او باشیم، این‌جوری پای کار حسین و علی باشیم؛ نه اینکه بگوییم بله، توی تاریخ سال نمی‌دانم ۱۰ هجری یک اتفاقی افتاد، یکی آمد جای علی را گرفت، نه آنجا جای علی بود! مسئله، مسئله تاریخی نیست! مسئله اتصال روحی است، مسئله دلدادگی است، مسئله این‌جوری حیات و زندگی را به اباعبدالله الحسین بخشیدن است. اگر این‌جوری بخشیدی، ما اهل ولایتیم. لطفشان إن شاء الله شامل حال ما بشود.

امام باقر علیه‌السلام فرمود: «وَاللَّهِ إِنَّ فِي السَّمَاءِ لَسَبْعِينَ صَفًّا مِنَ الْمَلَائِكَةِ»؛ به خدا در آسمان هفتاد صف از ملائکه است. «لَوْ اجْتَمَعَ أَهْلُ الْأَرْضِ كُلُّهُمْ يَخْضُونَ عَدَدَ كُلِّ صَفٍّ مِنْهُمْ مَا أَخْصَوْهُمْ»؛ اگر همه اهل زمین جمع بشوند، عدد آن‌هایی که تو یک صفند از این هفتاد تا بشمارند، نمی‌توانند بشمارند!

بعد فرمود این همه... همه این صف‌ها یک دین دارند، دینشان چیست؟ «إِنَّهُمْ لَيَدِينُونَ بِوَلَايَتِنَا». دین همه آن ملائکه، ولایت اهل بیت است. دین همه آن ملائکه، ولایت حسین بن علی است. دین همه آن ملائکه، ولایت حضرت حجت بن الحسن العسکری صلوات الله علیه است.

آخر دین یعنی چه؟ ما معنی دین را هم خوب نفهمیدیم! فکر می‌کنیم دین یعنی یک مناسکی؛ صبح باید پاشی، خم بشوی، راست بشوی، وضو بگیری... نه! دین یعنی راه. دین یعنی روش زندگی. دین یعنی آن مسیری که از آن مسیر به کمال خودت می‌رسی.

اگر زندگی من زندگی همان اروپاییه باشد، فقط موقع ظهر من می‌آیم مسجد و نماز می‌خوانم، خانام همون‌جور، مبلانم همون‌جور، تربیتم همون‌جور، فکرم همون‌جور... این دین نشد بابای من که! دین یعنی مسیر حیات. مسیر حیات همه آن ملائکه، آن عشق، سرگشتگی نسبت به امیرالمؤمنین و علی است. و این را قبلاً‌ها پارسال بود، پیرارسال بود، وقتی روایت معراج را می‌خواندیم، گفتیم پیامبر از هر آسمانی که بالا می‌رفت، ملائکه می‌آمدند سلام عرض می‌کردند خدمت پیامبر، می‌گفتند ما دلمان برای علی تنگ شده! سلام ما را به علی برسان. این‌جور عشق امیرالمؤمنین تو دل همه هست.

فرشته‌ها اگر به کمال خودشان می‌رسند، برای این است که فانی شدند، همه هستی‌شان را دادند برای اهل بیت عصمت و طهارت. فرشته بودنشان مال این است. شیطان که سجده نکرد، چرا سجده نکرد؟ می‌دانی سجده نکردن شیطان یعنی چه؟ یعنی خیلی خب، سهم داریم دیگر! این قدرش مال علی، این قدرش مال خودم! زندگیت را سهم‌بندی می‌کنی، می‌گویی ۵۰ درصد زندگیم مال حسین، ۵۰ درصد زندگیم مال خودم؛ ۵۰ درصد زندگیم برای خدا، ۵۰ درصد زندگیم مال خودم. همون شیطان بود! شیطان گفت پس من چی؟ همه‌اش مال این؟ سهم ما چی شد؟ فرشته‌ها چی گفتند؟ گفتند همه‌اش مال این! شدند فرشته. شیطان چه کار کرد؟ گفت سهم ما چی شد؟ شد شیطان!

جلو خدا، جلوی حضرت حجت، جلوی مسیر ولایت الهی، همه‌اش را بده! هرچه داری بگذار تو طبق اخلاص، مطمئن باش هیچ‌چی کم نمی‌شود، فقط زیاد می‌شود. این‌ها ازشان چی کم شد؟ شما ببینید، از شما می‌پرسم؛ قبر ابن زیاد کجاست؟ قبر شمر کجاست؟ یزید چی شد؟ برو الان ببین زیارتگاه اصحاب حسین علیه‌السلام چه وضعیتی دارد، چه نورانیتی! فقط جنبه این دنیا، ما اصلاً زیبایی آن دنیا را نمی‌توانیم بفهمیم. هیچ‌چی کم نشدند، فقط زیاد شدند.

آخراً اهل بیت که نیاز ندارند از ما چیزی بگیرند؛ وقتی ما همه وجودمان را بهشان بدهیم، آن‌ها هیچ‌چی نمی‌گیرند، فقط بهش می‌زنند! فقط رشدش می‌دهند.

ذکر مصائب اهل بیت عصمت و طهارت

آن روز، روز عاشورا، بعد از اینکه حسین علیه‌السلام در برابر خدای متعال هرچه داشت، داد... قرار شد هرچه دارد را بدهد، خدا هم این معامله را قبول می‌کرد. گفت هرچی داری را قبول می‌کنم. لذا بعد از شهادت حسین علیه‌السلام گفتند حمله کنید به سمت خیمه‌ها!

حمله به سمت خیمه‌ها شروع شد. این حمله به سمت خیمه‌ها یعنی چه؟ یعنی حسین جان! هرچی داری را باید بدهی. خیمه‌ها هم همین‌جور... گفت مردی وارد خیمه شد، چشم‌هایش کبود بود، اندامش درشت بود، مرد بسیار خشنی بود، شروع کرد بچه‌ها را زدن!

گوشواره‌ها را از گوش‌ها می‌کشید... خلخال را آمد از پای دختر حسین علیه‌السلام بیرون بیاورد، این بیرون نمی‌آمد، آن قدر ضربه زد، پای مبارک این دختر شکست!

و قربان امام سجاد بروم، در حال بیماری ناظر بر این مصیبت بزرگ بود... و چه دشواری بر آن حضرت وارد شد.

خدایا! خداوندا! ما را هم شریک گوشه‌ای از مصائب اهل بیت عصمت و طهارت بفرما.

تعجیل در فرج نازنین آقا امام زمان بفرما.

قلب نازنینش از ما راضی و خشنود بگردان.

امام و شهدای ما را در اعلاعلیین میهمان قرب خودت بفرما.

رهبر شهید ما را از میهمانان امام حسین علیه السلام قرار بده.

ای خدای عزیز! رهبر عزیز ما، مسئولین، سرداران، همه دلسوزان ما را ای خدای بزرگ موفق، منصور و محفوظ بدار.

دست شیاطین جن و انس از مملکت آقا امام زمان کوتاه بفرما.

شر شیاطین و دشمنان به خودشان بازگردان.

نسل ما را نسل حسینی و فاطمی قرار بده.

عاقبت امر ما را ختم به خیر بگردان.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهیرین.